

# هنرمندان آواره

نوشته: پیرلا برانری  
ترجمه: دکتر هادی خراسانی

## آوارگان مؤدب

در حدود سال ۱۸۳۵ ناحیه اطراف کانویل (۱) و لوور، محل متروکی بشمار میرفت. در این مکان بین چند قطعه زمین بایر و توده‌هایی از سنگ‌های ساختمانی، تعدادی خانه متروک و مخروبه بطور پراکنده مشاهده می‌شدند.

یک معبر خلوت بنام کوچه «دوینه» (۲) بن زمین همین نام را قطع می‌کرد و بیک قطعه زمینی منتهی می‌گردید که بوسه‌ای تخته چوبه‌ای تکیه گذشت زمان رنگشان را سیاه کرده بود. معبر رفته بود. بقایای یک کلبه‌سای مخروبه یعنی یک اتاق و دو ستون باین محل، قیافه غم‌انگیزی بخشیده بود. این ناحیه دور افتاده محل زندگی گروهی را که طبق باورهای «ژاردونروال» «آوارگان مؤدب» خوانده می‌شدند، تشکیل می‌داد. تنها وجه مشترک این افراد با آوارگان معاصر «مورثه» (۳) جوانی و خیالپرستی آنان بود. صرف نظر از این موضوع، شاعران و هنرمندانیکه در این ناحیه معبر بستند، به‌شک پوشی آداب-

۱- Carrousel

۲- Doyenné

۳- Murger

دانی و برآزندگی خود می‌بالیدند. این افراد با اندازه کافی پول در اختیار داشتند ولی آن‌را بی‌ارزش می‌شمردند. رویهم‌رفته با آنکه زیاد ثروتمند نبودند کمترین گرفتار تنگدستی می‌شدند.

«ژاردونر وال، موقتاً در فام میزیست. وی که اخیراً مبلغ سی هزار فرانک از مادرش دریافت داشته بود، نقش يك جوان شیک پوش را ایفاء میکرد و معمولاً يك لباس یقه بلند و دستکشهای سفید و کفشهای برقی می‌پوشید.

این نویسنده پس از مراجعت از ایتالیا، نزد دوست خود «کامی روژی» (۱) که در يك اطاق زیر شیرینی واقع در کوچه «بوزار» (۲) میزیست، سکونت اختیار کرد. این دو دوست که بعداً «ارسن هوسی» با آنها ملحق شد، مایل بودند مسکن بزرگتری داشته باشند و لذا با هزینه مشترك يك خانه قدیمی واقع در کوچه «دوین» اجاره کردند.

آنان می‌پنداشتند که در این محل متروک مانند «روبینسون کروئو» (۳) زندگی میکنند. پنجره‌های این منزل بباغ بزرگ غیر منجری که در آن چندین اسب، گاو، الاغ و يك خوک بزرگ در میان تعدادی مرغ واردك، بچرا «شغول بودند، باز میشد.

رفته‌رفته خانه کوچه «دوین» بصورت میرکز تجمع جوانان رومانتيك درآمد. «نوفیل گوتیه» که در یکی از خانه‌های مجاور میزیست باین گروه سه نفری ملحق گردید. سپس تعدادی از دوستان قدیمی منجمله «سلستن ناتوی» - «اوندی» - «پتروس بول» و بالاخره «روژه دوپوار» (۴) که از علاقمندان

## ۱- Camille Rogier

## ۲- Beaux-Arts

۳- Robinson Crusoe قهرمان یکی از داستانهای «دانیل دفو»

نویسنده انگلیسی روبینسون کروئو سه سالها در يك جزیره غیر مسکون یکه و تنها زندگی کرد.

## ۴- Roger de Beauvoir

به او پرا-دوئل و تابلوی نقاشی بود - واسکیروس، (۱) که با تألیف کتاب «دوشیزگان دیوانه» کسب شهرت کرده بود - «اوگوست دوشاتیبون» (۲) - «امیل واتیه» (۳) - «ادوار اورلیاک» (۴) که در عین حال نمایش نامه نویس و هنرپیشه تأثر بود و هم چنین عده «دیگر بسکه» همگی زبفته شعر و نقاشی بودند و بعلمت اشتراک سلیقه و معتقدات با هم احساس یگانگی و برادری میکردند با این گروه پیوستند.

در خانه کوچک «دوین» از رفیقه‌های شاعران نیز پذیرائی میشد. در بین آنها بیش از همه رفیقه جذاب «روژی» که وی تصویرش را در لباس حریر کشیده بود، جلب توجه میکرد. این زن در جوانی در گذشت. یکی دیگر از زنانیکه معمولاً همراه «بورات دوگورژی» (۵) با این عجله آمد «لوری» (۶) یکی از خوانندگان ادب را بود.

همچنین باید از «سیلوانی پلسی» (۷) که در ۱۶ سالگی در استخدام تأثیر فرانسه درآمد بود و گاهی برای گروه هنرمندان خانه «دوین» نقش «بئاتریس» (۸) در نمایشنامه «ژودلت» (۹) را با درخشندگی ایفاء کرد، نام برد. ساکنان خانه کوچک «دوین» ب فکر افتادند که در سالن بزرگ که از افتخارات این خانه بشمار میرفت و دیوارهایش با چوبهای قیمتی و نفیس و سقفش با کچ بریهای بدیع و زیبا تزئین یافته بود و اثاثیه‌اش از مبلمان قدیمی که از

۱- Esquiros

۲- August de Châtillon

۳- Emile Wattier

۴- Edouard Ourliac

۵- Burat Gurgy

۶- Lorry

۷- Silvanie Plessy

۸- Béatrice زن مشهور و ریالیائی که دایته در کتاب کمدی الهی نامش

را جاویدان ساخته است.

۹- Jodelet

سه‌سایرها بقیعت ارزان خریداری شده بود، تشکیل می‌یافت، جشن‌هایی ترتیب دهند. موضوع برگزاری چنین جشن‌هایی از طرف «ژاردونروال» پیشنهاد گردیده بود. ولی دوستانش بعنوان اعتراض اظهار داشتند که بهیچوجه موافقت نخواهند کرد که افراد بورژوا با لباس‌های رسمی در این گونه جشنها شرکت جویند. معذالك توفیل گوئیه موافقت کرد که يك نشر شکم‌کننده که حاضر شده بود برای چاپ يك جلد از اشعارش ده هزار فرانک پرداختد و هم چنین يك نفر انگلیسی کنجاکو که قصد داشت يك کاری از تابلوهای نقاشی جدید تشکیل دهد، در این جشن شرکت نمایند.

برای اینکه مغایرت بین مدعورین و ترتیبات ساختمان بچشم نخورد، ژاردونروال پیشنهاد کرد که مجلس پذیرائی بصورت «بال ماسکه» ترتیب داده شود. این پیشنهاد پذیرفته شد ولی مشکل اساسی فقدان وجه لازم برای برگزاری این جشن بود.

اما ژاردونروال این مشکل را چندان مهم نمیشمرد و معتقد بود که افرادی که فاقد مایحتاج اولیه زندگی میباشند باید پیش از سایرین از نعمات و لذات ممتاز حیات بهره‌مند گردند و اگر نه تمثیلی از زندگی نخواهند برد. اگر نوشابه بانداره کافی برای مهمانان وجود نداشت جای نگرانی نبود زیرا میزبانان هنرمند نمیتوانستند این کمبود را با ترسیم تابلوهای نقاشی در روی دیوارهای سالن پذیرائی، جبران کنند. لذا عده‌ای از این هنرمندان با حرارت بی‌مانندی برای تزئین سالن دست بکار شدند و در میان همه، صدای خنده و آهنگ تصنیف‌های عاشقانه، ابزار و ادوات بیشماری برای برداشتن تاجرها، تعمیر دیوارها، سقف سالن بکار افتادند.

«آدولف لئو» (۱) نقاش که چهارمات تیره و چشمان سیاهی داشت بخشیدن تصاویری چند نفر میخواره در روی دیواره مشغول گردید. «سلستین نانتوی» به ترسیم تصویر يك «ناکیاده» (۲) پرداخت، «کورو» (۳) سهم خود را با کشیدن

۱- Adolphe Leleux

۲- Naiade الهه رودها و چشمه‌ها

۳- Corot

مناظری از ایالتیای روی تخته‌هایی از چوب ادا کرد. «تئودور شاسریو» (۱) یکشیدن تصویرری از «دیان» (۲) در حال آب‌تنی، دست زد. «روژبه» در حالیکه روی نردبانی قرار گرفته بود، باره آئیندا برا با تسمیم تصویب «نیون» (۳) تزوین می‌کرد.

هریک از هنرمندان در حالیکه گل سرخی به پشت گوش نهاده وسیکاری بلب و جعبه نقاشی در دست داشتند، ضمن زرمه کردن تصنیف‌هایی از آثار آلفرد دوموسه و ویکتورهوگو، با اشتیاق تمام سرگرم کار بودند.

آنهائیکه در داخل ساختمان کاری انجام نمیدادند بسوی عمیق‌فروشی‌ها برای خرید آثار هنری روی می آوردند. «ژاردونروال» موفق شد که از یک سمساری دو تابلو اثر «گریزو» (۴) و نیز دو تابلو اثر «فراگونارد» (۵) که یکی از آنها بازی «حشم بندی» و دیگری بازی «تاب» را مجسم میساخت، به قیمت ۵۰۰ فرانک خریداری کند. سالن پذیرایی به میزهای عالی - بوفه و فرش مزین گردید و نیز دو تابلوی نقاشی کار «روسو» باین تزئینات اضافه شد. ولی جالبترین شاهکار این مجموعه هنری را یک تخت خواب دوره «رنسانس» که «مارگریت دووالو» (۶) در سال ۱۵۱۹ در آن خوابیده بود، تشکیل میداد. «ژاردونروال» که موفق بکشف این تخت - خواب نفیس گردیده بود، روی تشکی در کنار آن می‌خوابید.

۱- Theodore Chasseriau

۲- Diane دختر ژوپیتر و الهه جنگ‌ها

۳- Neptune در اساطیر روم قدیم برادر ژوپیتر و خدای

دریاها.

۴- Corsot

۵- Fragonard

۶- Marguerite de Valois همسر هنری چهارم و

ملکه فرانسه

بر گذاری چنین جشنی که در آن برخلاف معتقدات و اصول مکتب درمانتیسیم آثار هنری قرن هجدهم مورد تجلیل قرار گرفته بود، نشانه‌ای از استقلال فکری این گروه بشماره میرفت.

از کلیه ساکنان سرشناس بن بست «دوبنه» منجمله از وابسته‌های سفارت - خانه‌های خارجی - اعضای شورای دولتی - بازرسان دیوان محاسبات، برای شرکت در این جشن دعوت شده بود مشروط بر اینکه هر کدام از آنها با توافق زنی در این مجلس حضور یابد. منتهی برای اینکه هویت زنان پنهان نگاهداشته شود، پیش بینی شده بود که زنان در صورت تمایل، می‌توانند با نقاب در این ضیافت شرکت جویند. حتی برای پاسخ گویی با اعتراض احتمالی همسایگان که ممکن بود از سروصدای مدعوین ابراز عدم رضایت نمایند، تصمیم گرفته شد که از رئیس کلاتری ناحیه برای شرکت در این مجلس دعوت بعمل آید.

اما این مأمور محتاط از قبول دعوت، با نزاکت معذرت خواست.

ژرار دونروال درباره بر گذاری این جشن چنین مینویسد :

«تنها صاحب‌خانه و سر ایداران از سروصدای ارکستر وحشت و خیزدیوانه وار مدعوین دچار بیخوابی گردیدند. میهمانان از سالن بسوی پلکان و از پلکان بطرف بن بست «دوبنه» و از آنجا بمیدان کوچکی که بوسیله درختانی احاطه شده بود دور میان این می‌خانه‌های در پناه خرابه‌های چشم گیر کلیسای «دوبنه» قرار گرفته بود، هجوم آوردند.

مدعوین نقابدار پای کوبان و دست افشان این می‌خانه محقر را اشغال نمودند و سه چهار نفر از نقاشان متخصص در کار کشیدن تابلوهای تاریخی که مشغول خواندن تصنیف «یک توپچی از (فلاندر)» (۱) مراجعت کرده‌است، بودند، بگروه خود ملحق ساخته و با توافق آنها پیاده برای صرف شام عازم «بوادوبولنی» گردیدند.

(۱) Flandre - ناحیه‌ای در ساحل دریای شمال که قسمتی از آن

جزء فرانسه و قسمت دیگر جزء کشور بلژیک میباشد.

زردیک صبح نکهبانان کاخ سلطنتی « توئیبری » با کمال تعجب گروهی نقابدار را که توسط سه نفر از افراد گارد ملی فرانسه مشایعت می‌شدند و گوئی بقرن گذشته تعلق داشتند، مشاهده نمودند.

«ارسن هوسی» درباره این افراد چنین مینویسد: «هرگز افرادی با این اندازه صمیمیت و بوالایش باهم زندگی نکرده بودند. هر روز برای آنان عید جدیدی بشمار میرفت.»

ساکنان خانه کوچک «دوبنه» افراد زحمت کش، سرسخت و مصمم بودند و زندگی را بدلخواه و طبق ذوق و سلیقه خود میگذرانیدند. همگی در ساعات هفت صبح حتی اگر شب را خوب نخوابیده بودند، رختخواب را ترک می‌گفتند و هر یک قلم یا قلم موی خود را بدست گرفته و مشغول کار میشدند. برای تهیه ناهار هر یک بسهم خود کمک میکردند. گاهی ژرار دونروال برای نهار کبک میآورد. «ادریاک» به پختن جوجه آمیخته با سیر میپرداخت. «گوتیه» کوتیه که در تهیه ماکارونی تخصص داشت، سرگرم پختن این خوراک میکردید. بعد از ظهر سالن بزرگ در همین حال بصورت محل اجتماع - اردوگاه و کارگاه نقاشی در میآید. یکی در کنار آتش مشغول نوشتن میکردید. دیگری در روی تخت خوابی دراز کشیده و بفکر فرو میرفت. «گوتیه» در حالیکه روی شکم دراز کشیده بود، بنوشتن میپرداخت. «کاهی روژی» در حین زمزمه کردن آهنگهای «موتزار» سرگرم نقاشی میکردید. «کاروانی» که در آن زمان ناشر یکی از ژورنالهای مد بود، بسکشدن الگو مشغول می‌شد.

ژرار دونروال سرگرم نوشتن کتاب «ملکه سبأ» و «ارسن هوسی» دست بکار تألیف کتاب «زن گناهکار» بود. الکساندر دوما گاهی وارد سالن شده، سلامی بدوستان داده و خارج میشد.

بطوریکه مشاهده میشود، این آوارگان خوش مشرب، بهیچوجه اوقات خود را بیطالت نمیگذرانیدند. منتهی آنان بنوشتن مطالبی که مطابق با ذوقشان بود میپرداختند و حاضر نموندند بعنوان مسرودور کار کنند.

ولی گاهگاهی در مقابل دریافت دستمزد ناچیزی، مطالبی برای حرامد می‌نوشتند. تئوفیل گوتیه که نخستین دیوان اشعارش بفروش نرفته بود، بابت اثر دیگرش که تحت عنوان «ناهنجاران» زیر چاپ بود، ماهیانه مبلغ ۲۵ فرانک از ناشرش دریافت می‌داشت و ضمناً در یکی از روزنامه‌ها بعنوان منتقد ادبی مقالاتی می‌نوشت و مدیر این مجله بجای پرداخت دستمزد، یک نسخه از مجله را برای او می‌فرستاد! چون یک شب گوتیه را در راه‌روهای اوپرا دیده بودند، او را شخص ثروتمندی می‌پنداشتند ولی این شاعر صبحها موقعیکه مادرش دو کتلت و یک تلیف سوپ برایش می‌آورد، از خوشحالی در پوست نمی‌گنجید.

عمرها افراد این گروه عازم مجله «پاله‌روبال» می‌گردیدند و بر حسب وضع مالی خود در یکی از کاباره‌های کوچک «والوا» (۱) و یا در یکی از رستوران‌های گالریهای «پاله‌روبال» شام می‌خوردند.

ژرارد و نروال که با عده‌ای از هنرپیشگان تأثر آشنائی داشت، گاهی دعوت نامه‌هایی برای شرکت در نخستین شب نمایشهای تأتری، بین دوستان خود توزیع می‌کرد. این گروه پس از خروج از تأثر بگردش در خیابان‌های پاریس می‌پرداختند و سر دست از «پونچ» که مشروب مورد علاقه رومان‌تیک‌ها بود، بسالن رقص «گراند شویر» (۲) هجوم می‌آوردند و در آنجا با دخترانیکه با دانشجویان مشغول رقص بودند، شوخی و مزاح می‌کردند.

این گردشهای شبانه در خیابان‌های پاریس در حقیقت یک نوع وسیله مبارزه بر علیه تعصبات خشک و ستن پوشیده بشماره می‌رفت. «ارسن هوسی» می‌گوید: «ما خود را از قید قوانین آزاد ساخته بودیم».

گاهی این جوانان عصیان خود را از طریق زدن بشوخی‌ها و شیرین‌کاری‌های عجیب نمایان می‌ساختند که نمونه آن ماحرای زیر می‌باشد:

Valois (۱)

Grande chaumière (۲)



یکروز ساکنان خانه کوچه «دوینه» پس از آن که اطلاع یافتند که سه نفر از محترمین شهرستانی قصد دارند برای ارضای حس کنجکاو خود بملاقات آن‌ها بیایند، ب فکر دست انداختن این میهمانان افتادند و لذا تصمیم گرفتند سه زن جوان را که در کارگاه‌های نقاشی بعنوان مدل کار میکردند، برای اغفال میهمانان شهرستانی بصورت مجسمه‌هایی در آورند. بنابراین در روز موعود، این زنان جوان مانند مجسمه‌هایی لخت و بیجراکت در محلی که تعیین شده بود ایستادند و میهمانان شهرستانی بتصور این که این لعبتان لخت مجسمه‌هایی بیش نیستند باوقار از مقابل آن‌ها گذشتند.

ولی پس از آنکه بادقت بیشتری به پیکر آنان نگریستند، باشباه خود پی بردند و با عصبانیت تصمیم بترك آن محل گرفتند. اما همینکه زنان لخت خنده را سردادند، میهمانان شهرستانی نیز بخنده افتادند. ولی یکی از آنها که از دیگران موقر تر بود بعنوان اعتراض به مبتکرین این شوخی گفت « این چه مسخره بازی است که در آورده اید؟ ، باو پاسخ داده شد: « ما بهیچوجه قصد مسخره کردن نداشته ایم. بما توصیه شده بود که آثار هنری قدیمی را مورد مطالعه قرار دهیم ولی چون تهیه مجسمه های مرمر قدیمی بسیار گران تمام میشود، ترجیح دادیم که بجای آنها از مجسمه های گواشتی استفاده کنیم ».

باین حرکات جنون آمیز، دسیسه های ناشیه از وجود زنانیکه در این خانه کاروانسرا مانند، رفت و آمد میکردند، اضافه میشد.

« تئوفیل گوتیه » که دیوانه وار دلباخته معشوقه « روثیه » گردیده بود، رقیب خود را تهدید بقتل میکرد. ولی البته هیچکس این تهدید را جدی تلقی نمی نمود، « روثیه » بصورت ظاهر خود را کنار کشید و میدان را برای رقیب خالی گذاشت ولی آتش عشق رومانتيك « گوتیه » بعنلت فقدان رقیب رو بخاموشی نهاد. جندی بعد فوت نا بهنگام معشوقه، هر دو عاشق را دچار اندوه شدیدی ساخت و این اندوه مشترك موجب آشتی آنان گردید.

دوسالی را که بدین منوال ساکنان خانه کوچه «دوینه» با بیخیالی و

فراغت بال گذرانیدند، در حقیقت دوره طلائی زندگی آنان بشمار میرفت و اگر صاحب خانه که از سرو صدا و قیل و قال این گروه لجام گسیخته بستوه آمده بود، آنها را اخراج نمی کرد، قطعاً این دوره طلائی مدت ها ادامه می یافت. مالک خانه که از مشاهده تصاویر زنان لخت، در روی درودیوار سالن، احساس اشمئزاز میکرد و مدعی بود که این تصاویر به حیثیت منزل او لطمه میزند، دستور داد که تصاویر مذکور را با گچ بپوشانند.

«ژراردو نروال» بطوریکه از نوشته هایش استنباط میشود، موفق گردید تخته چوبها را که دوستانش روی آنها نقاشی کرده بودند، خریداری کند. ولی موبلها - تخته خواب دوره رنسانس - میز مسلی دوره مدیسی - قفسه ها و فرشها از طریق حراج فروخته و پراکنده گردیدند.

حال باید دید پس از این جریان ساکنان سابق خانه کوچه «دوینه» چگونه روی آوردند. «تئوفیل گو تیه» - «ژراردو نروال» و «ارسن هوسی» در خانه ای واقع در کوچه «سن ژرمن دپره (۱)»، نزدیک کلیسا مسکن گزیدند و چون مشغول کارندگی می کردند، توانستند يك نوکر و يك آشپز استخدام کنند. «ارسن هوسی» که اندوخته هایش مانند برف در مقابل آفتاب به تحلیل میرفت، مبلغ پانصد فرانک که در آن زمان وجه قابل توجهی محسوب میشد، از ناشرش بابت چاپ نخستین کتابش دریافت داشت. «الفونس کار» (۲) که چندی قبل مبلغ صد هزار فرانک برای «جای روزنامه» «فیکارو» دریافت داشته بود، تمام این مبلغ را صرف انتشار روزنامه مذکور نمود.

چندی بعد «تئوفیل گو تیه» در ابارتمان مجللی واقع در کوچه «ناوارن» ۳ مسکن نت اختیار کرد و «ارسن هوسی» بخانه ای واقع در کوچه «بوزاره» نقل مکان نمود و ژراردو نروال در همان خانه ای منزل گزید.

۱- Saint germain des Près

۲- Alphonse Karr

۳- Navarin

گرچه دوستان «ژرار دونروال» بملت این که از رفتار و اعمال غیرعادی خود نتیجه‌های نگرفته و بجائی نرسیده بودند، روش خود را تغییر داده و حاضر شده بودند از پوشیدن جلیقه قرمز رنگ و بلند نگاهداشتن موهای سر خود، صرف نظر کنند و درپوشاک و اعمال خوش از مردم عادی پیروی نمایند، خود «ژرار دونروال» هنوز اصرار میورزید که برخلاف رسوم و سنن اجتماع زندگی کند. وی از یک اطاق مبله باطاق مبله دیگری نقل مکان می‌کرد و معمولاً در کافه‌ها بکار نویسندگی میپرداخت. بعدها هوس مسافرت بس. ش زد و بکشورهای آلمان و ایتالیا و شهرهای وین و قاهره مسافرت کرد. وی پول را بی‌اهمیت می‌شمرد و در مواقع تنگدستی بملت عزت نفس حتی از دوستانش تقاضای کمک نمی‌کرد و با آن که درهای کلبه‌تئاترها و ادارات روزنامه‌ها برایش گشوده بود، از این امکانات برای بهبود وضع مالی خود استفاده نمی‌نمود. پس از مراجعت به پاریس بیش از پیش در حال انزوا و سرگردانی بسر میبرد.

وی علاقه داشت که طلوع آفتاب را از فراز تپه «مونمارتر» که در آن زمان دارای منظره روستائی بود و پره‌های آسیاب «دولاگالت» (۱) که بر فراز کلبه‌های روستائی و کافه‌های آراسته بگل و گیاه میچرخیدند، بر آن مسلط بود، مشاهده کند. او اغلب اوقات با روستائیان و یا کارگران ممان بصحبت میپرداخت و گاهی به محله «هال» میرفت و برستوران «بارت» (۲) که با هفت فرانک غذای مطبوعی بمشتریان میداد، سری میزد.

ولی وی در میان مشتریان فقیر رستوران «نیکه» (۱) خود را خودمانی تر احساس می‌کرد. زنان فقیر کهنه فروش بساط خود را در روی نیمکت مقابل پیش خان این رستوران پهن می‌کردند. روزی یکی از این زنان به ژرار - دونروال گفت: «هیچ میدانید که من در گذشته زن فوق‌العاده زیبایی بودم و

Moulin de la Galette (۱)

Barette (۲)

Niquet (۱)

حتی در انگشت‌های پایم انگشت‌ها داشتم، جوانان شیک پوش و حتی ژنرال‌ها بخاطر من باهم زد و خورد میکردند.

ژنرال دونروال شب‌هایی که در روی سنگ فرشاهای محله «هال» قدم نمیزد، به می‌خانه، عمارت که بین دروازه «دوشه‌شوار» (۱) و دروازه «مارتیر» (۲) واقع شده بود، میرفت و پشت میز می‌نشست. در این میخانه مشروبهای مخصوص بنام «شیدام» (۳) و «تافیا» (۴) بمشربان عرضه میکردید. بین عساکر عجیبی که توسط صاحب میخانه ساخته شده و در داخل مؤسسه او بمعرض نمایش گذاشته شده بود، عساکر جالبی مورد توجه ژنرال دونروال قرار گرفته بود. دستگیره این عساکر تصویر «اپولون» را که در بین شعله‌های آتش میسوخت و بخود میپیچید، نشان میداد.

عشق نا فرجام ژنرال دونروال به «ژنی کولون» (۵) هنر پشه تآثر که او را در نقش‌های مختلف دیده بود، وی را به عوالم عجیبی کشانید.

بعضی از اوقات رفتاری ژنرال دونروال او را در کنار کوچهای درحالیکه کلاهش را بدست گرفته، بحال خلسه فرو رفته و گوش صداهایی که فقط برای خودش قابل درک بود، فرا داشته بود، میپاقتند.

وی روزی در حالیکه خنجرنگ زنده‌ای را بروبان آبی رنگی بسته و جوراب خرد میزد، در محله «پالهر و پال» (۱) افتاد. ژنرال دونروال باشخصی که از دیدن این صحنه او را تعجب میگرداند می‌گفت:

«بیجه دلیل يك خنجرنگ زنده از يك سنگ - يك گربه - يك آهویا حیوانات دیگری که هر دم همراه خود می‌بردند، نظیر تان دضک تیر می‌رسد»

(۱) Rochechouart

(۲) Martyrs

(۳) Sehsiedam

(۴) Tafia

(۵) Jenny Colon

اعمال عجیب دیگری که از او سره یزد و توهماتیکه گریبان گیرش شده بود، موجب گردید که ویرادر بیمارستان دکترا «بلانش»<sup>(۱)</sup> بستری سازند. در ۱۲ آوریل ۱۸۵۳ دولت تصویب کرد که مبلغ ۱۷/۳۵ فرانک بابت کمک هزینه استعلاجی باو پرداخت شود.

ژرار دونروال پس از خروج از بیمارستان بدون آنکه مسکن معینی داشته باشد شبها را در اتاقهای موبله و یادروانخانهها برون می آورد. در روز ۲۶ ژانویه ۱۸۵۵ جسد او را در ته یکی از پس کوجه های کثیف کوچه وویی لاترنه<sup>(۲)</sup> در حالیکه به نرده ای آویخته شده بود، یافتند. ژرار دونروال در موقع مرگ کلاه بلندی بسر و فقط دوسو درجیب داشت. محل وقوع این حادثه بسیار وحشتناک بود.

در کتاب «تاریخ مورثه»<sup>(۳)</sup> راجع باین محل چنین نوشته شده است: «برای رسیدن باین مکان میبایستی از بین دیواره های سیاه ۸ پله را که بر ژرفنای تاریکی منتهی میگردد پیمود. در طرف چپ از درون زاغه تاریکی سندان آهنگری که صدایش خاموش و صاحبش غایب بود، بدشواری دیده میشد. برای اینکه این صحنه هولناک چیزی جهت ایجاد وحشت کم نداشته باشد، یک کلاغ بزرگ روی لبه سندان در حال جست و خیز بود.»

در چنین محلی بود که ژرار دونروال، در یک شب برفی، پس از آنکه در را کوبیده و جوابی نشنیده بود، در حالیکه از سرما می لرزید، با انگشتان کمرخ شده از سرما حلقه طنابی را بقصد خودکشی بچهارمین پله گره زده بود. آری علت مرگ مرموز او را تنها انتحار باید دانست نه سوء قصد از طرف دشمنان احتمالی. پل ویکتور<sup>(۴)</sup> که توضیح وی در پاره این حادثه تم انگیز ظاهراً با حقیقت تطبیق میکند، راجع بعلت مرگ ژرار دونروال چنین مینویسد:

۱- Blanche

۲- Vieille - Lanterne

۳- Morger

۴- Paul de saint victor

« او از رنج دوری از وطن خیالی خود یعنی در آرزوی جهانهای نامرئی جان سپرد. » دکتر «لابرونی» (۱) پدر ژراردونر وال موقیمیکه از « اوگوست - دو شاتیبیون» خبر رقت انگیز مرگ پدرش را شنید، این عبارت عجیب را که بیشتر از حالت بهت زدگی و تسلیم و رضای این پیر مرد هشتاد ساله در مقابل تقدیر ناشی بود تا از قساوت قلب، بزبان آورد .

« آه این جوان مرد . از فوت پسر بیچاره ام بسیار متأسفم . او جوان خوبی بود و گاهی بدیدنم می آمد. »

\*\*\*

توجه بنویسندگان و نقاشان جوان رومانتيك ساکن خانه کوچک «دوینه» که در حال بیخیمالی و نشاط میزیستند و شهرت در انتظارشان بود ، نباید موجب شود که هنرمندان بدبختی را که زندگانشان دستخوش حوادث و فقر بود بفراوشی بسپاریم . بسیاری از این افراد پریشان روزگار ، پیراؤون «تئوفیل گوتیه» و «ژراردونر وال» میزیستند .

یکی از این افراد ، جوان لاغر و شبخ مانند بود که سری طاس و بینی بزرگی داشت و «لاسانی» (۲) نامیده میشد . وی یکی از آوارگان واقعی بشمار میرفت و فقط بخاطر تأثر ، موسیقی ، خنده و شوخی میزیست ولی همواره در تنگدستی بسر میبرد و در زمستانها از سرما و در تابستانها از گرمی رنج میکشید . «عذلك در پوشیدن لباس دقت بخرج میداد و همیشه يك گل «کاملیا» به یقه لباسش میزد و با آنکه از صباحت منظر بهره ای نداشت ، مدعی بود که در ماجرا های عشقی موفقیت های زیادی بدست آورده است . وی با افراد سرشناس و نویسندگان رفت و آمد میکرد و بجزحمت موفق میشد که مقالاتی در مجلات مخصوص بانوان منتشر سازد ولی برای تأمین معاش روزانه اش بیشتر بدوستانش متوسل میگردد . از یکی تقاضای پول و ازدیگری درخواست لباس میکرد و بپومه وعده میداد که پس از انتشار کتابیکه مشغول

۱- Labrunie

۲- Lassailly

تألیف آن میباشد، کلیه بدعیهای خود را خواهد پرداخت. وی مدعی بود که انتشار این کتاب اورا بشهرت و ثروت خواهد رسانید. برای کتابش عنوان «نیرنگهای تریالف» (۱) را انتخاب کرده بود و در مقالاتیکه می نوشت نام خود را بعنوان نویسنده این اثر، ذکر میکرد.

بالاخره کتاب معهود منتشر گردید. «ارسن هوسی» درباره آن میگوید: «این اثر درائیده فکر يك دیوانه واقعی است» این قضاوت صحیح بود زیرا «لاسائی» واقماً دچار اختلال حواس گردیده بود. پزشك معالجش باودستور داد که از اطاق مسکونیش واقع در کوجه «ویبی استراپاد» (۲) خارج نشود مگر برای گردش در باغ گیاهان. «لاسائی» باینکه دیگر بآنطرف رودخانه سن قدم نگذارد تن درداد. چند روز قبل از مرگش بخانه «ارسن هوسی» واقع در «که ولتر» (۳) رفت و باو اظهارداشت که پس از تفکر زیاد به تناسخ اعتقاد پیدا کرده است. چون تاریخ تولدش که در حدود سال ۱۸۱۰ بود مانع از آن میگردد که خود را ناپلئون بیندازد (۴) باین اکتفا کرد که خویش را «ژول سزار» امپراطور روم قدیم تصور کند. وی هم چنین مدعی بود که پس از سرگ بار دیگر بمنظور احتیای بشریت بشکل «شارلمانی» باین دنیا رجعت خواهد کرد. گاهی نیز خود را «ورتتر» (۵) و «فاوست» (۶) می پنداشت. این شاعر پریشان حال مرثیه ای در مرگ خود باین شرح گفته بود:

«او همیشه در آسمانهای آبی رنگ و دور از زمین میزیست. نباید در مرگش اشک بریزیم. او در جایگاه ارواح بس میبرد. خداوند صدای شاعرانیکه در این دنیا کسی آنها را ندانند کرده است، گوش میدهد». پایان

### ۱- Trialph

### ۲- Vieille estrapade

### ۳- Quai voltaire

۴- ناپلئون در سال ۱۸۱۰ در قید حیات بود زیرا وی در سال ۱۷۶۹ تولد یافته و در سال ۱۸۲۱ در گذشت.

۵- Werther قهرمان یکی از کتا بهای «گوته» نویسنده مشهور آلمانی

۶- Faust